

«کنایه» در آیات قرآنی «بشارت» و «انذار» در

ارتباط با بهشت و جهنم*

(با رویکرد تفسیری)

صدیقه عمادی استرآبادی**

چکیده

قرآن کریم از جایگاه ام‌الکتاب نازل شده است تا مخاطبان خود را که نوع بشر است به مقصد نهایی خلقت، یعنی «رستگاری» هدایت کند. لذا در این راه در بیان معارف عمیق و والای خود که راه رسیدن به کمال انسانی است، فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین اسلوب‌های ادبی رایج در آن زمان را به‌کار برده است و از آنجایی که فهم صحیح قرآن درگرو آشنایی با این اسالیب است، «کنایه» نیز به‌عنوان یک اسلوب بیانی، نمود و جایگاه خاصی در قرآن دارد، به‌طوری‌که در بسیاری از آیات از جمله آیات بشارت و انذار زبان قرآن زبان کنایی است. آنچه ضرورت انجام این پژوهش را موجه می‌سازد، فهم بهتر مراد الهی در وسعت‌بخشی جملاتی که در آن فن کنایه در قالب مدح، ذم، اختصار، مبالغه، رعایت ادب، پرهیز از آوردن الفاظ قبیح و نظایر آن به‌کار رفته است و در واقع انسان را به سوی درک بیشتر حقایق و معارف قرآن می‌کشاند تا ضمن یافتن راه صحیح زندگی، زیبایی‌های ادبی آن را دریابد و از آن لذت ببرد. بر اساس تحلیل آماری بیشترین کنایه‌های به‌کار رفته در آیات قرآنی مذکور، «کنایه» از نوع موصوف به شیوه تلویح است.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، بشارت، انذار، کنایه، انواع کنایه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۵/۰۳ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۱۱/۰۸ - نوع مقاله: علمی، ترویجی.

** عضو هیأت علمی گروه معارف، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال. تهران. ایران/

مقدمه

سهم عمده‌ای از آیات قرآن کریم، به «بشارت» و «انذار» تعلق دارد. به نظر می‌رسد مهم‌ترین مأموریت قرآن کریم، تربیت انسان است. از همین خاستگاه آیات بشارت و آیات انذار در این کتاب آسمانی جایگاه ویژه‌ای دارد. اسلام در تربیت از ابزارهای گوناگون از جمله «تبشیر» و «انذار» استفاده کرده است و این دو را جایگزین تنبیه و تشویق می‌کند، زیرا تنبیه و تشویق بیشتر جنبه حیوانی دارد، اما تبشیر و انذار جنبه انسانی دارد.

بحث‌های مربوط به کاربرد تشویق و تنبیه در روان‌شناسی به‌عنوان ابزارهای تغییر رفتار در جانوران از سال‌ها پیش مطرح بوده است. با این حال، نخستین بررسی‌ها درباره تشویق و تنبیه و تقویت‌کننده‌های مثبت و منفی با پژوهش‌های ایوان پترویچ پاولف (۱۹۳۶-۱۸۴۹) آغاز شد. وی با طرح نظریه شرطی‌سازی کلاسیک مدعی شد که با دادن تقویت و شرطی کردن حیوان، رفتارهای بازتابی حیوان را می‌توان کنترل کرد. پس از او بوروس فردریک اسکینر (۱۹۹۰-۱۹۰۴) بررسی‌های گسترده‌ای درباره‌ی اثر تقویت‌کننده‌ی مثبت و منفی در فراخواندن رفتار جدید در حیوانات آغاز کرد. وی با گسترش دادن این یافته‌ها در قلمرو رفتار انسانی، در زمینه اثرگذاری تشویق و تنبیه بر رفتار انسان، باب تازه‌ای را باز کرد. پژوهش اسکینر شرطی‌سازی کنشگر نام دارد. (سیف، ۱۳۸۷: ۱۲۱-۱۲۰)

«تبشیر» به معنای ترغیب و بشارت دادن به حصول نتیجه مطلوب در آینده است. تشویق متوجه گذشته و حال است و تبشیر ناظر بر آینده و حال است. تأثیر تشویق بیشتر از تبشیر است. از سوی دیگر کسی که پذیرش تبشیر را دارد از پختگی ویژه‌ای برخوردار است، زیرا حرکت کردن با تبشیر مستلزم نوعی کف نفس است. (باقری، ۱۳۷۵: ۱۱۸-۱۱۹) لذا امیدی که تبشیر در دل‌ها می‌آفریند، هم برای آغازکنندگان راه مفید است و هم برای تربیت یافتگان که با آن امید راه می‌پویند.

طبق اصل عدل، خداوند انسان‌ها را به سبب بد کرداری به مجازات و عذاب دچار می‌کند. مقتضای عدل، آن است که پیش از وقوع مجازات، آگاهی کافی نسبت به آن ایجاد شود، زیرا حقیقتاً کسی باید مجازات شود که از روی علم و عمد، خطا می‌کند. آنچه سبب این گونه آگاهی می‌شود، «انذار» است. از این‌رو بدون

انذار اصل عدل تحقق نمی‌یابد. در نتیجه «انذار» ترساندن از نتیجه عمل بد و نوعی اخبار از پیامد بد عمل است و جنبه بازدارندگی دارد. انذار ناظر به آینده و تنبیه ناظر به گذشته و آینده است. انذار کاری ارزشی است، از همین رو قرآن کریم روش انذار را قوی‌تر می‌داند و وقتی می‌خواهد یکی از دو روش بشیر و نذیر را به کار ببرد، می‌فرماید: ﴿إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾؛ توفیق انذارکننده‌ای (فاطر: ۲۳).

حال سخن اصلی بر این است که:

۱. اسلوب‌های کنایی به کار رفته در آیات تبشیر و انذار از چه قرار است؟
 ۲. آیا کاربرد تعابیر کنایی در این آیات عوامل و انگیزه‌های خاصی داشته است؟
- جهت انجام این پژوهش، نخست بعد از تبیین معنای لغوی و اصطلاحی واژگانی از قبیل: «بشارت»، «انذار»، به توضیح «کنایه» و ارکان و انواع آن در حد نیاز این پژوهش پرداخته، سپس ۲۴ آیه از آیاتی را که در ارتباط با عنوان مقاله دارای تعابیر کنایی هستند بر اساس انواع کنایه به تناسب معنا و از نظر لوازم و سیاق - که تاکنون چنین پژوهشی صورت نگرفته است - مورد تحلیل و بررسی قرار داده و در پایان نتایج ذکر شده است.

۱. مبانی نظری

۱.۱. واژه تبشیر و انذار

«تبشیر»، مصدر باب تفعیل از باب «بشر» و به معنای شادمان شدن است. بشارت، مصدر ثلاثی مجرد بر وزن «فعالة» و از مادهی «بشر» بوده که معانی مختلفی را برای آن ذکر کرده‌اند؛ جمال و زیبایی (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۲۶۰/۶)، خبر مسرت‌بخش (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱/۱۲۵) و معادل آن در فارسی، «مژده» و «خبر خوش» است. (معین، ۱۳۶۰: ۲۱۲) در تفاوت «بشارت» و «خبر» گفته شده که «بشارت» خبر سرورآنگیزی است که برای اولین بار داده می‌شود (طوسی،

۱۲۰۹: ۱/۱۰۷)

«انذار» مصدر باب افعال از باب «نَذِرَ يَنْذِرُ» به معنای آگاه شدن به امری، از آن پرهیز کردن و خود را برای آن آماده ساختن اشتقاق یافته است. (شرتوتی، ۱۳۷۴: ۳۷۸/۵)

لغت‌شناسان و مفسران معنای انذار را با تعابیری گوناگون ذکر کرده‌اند؛ آگاه کردن یا ابلاغ و خبردادنی که در آن ترسانیدن صورت پذیرد، بر حذر داشتن از امر ترسناکی که زمان و فرصت کافی برای پرهیز از آن باشد (طوسی، ۱۳۰۹: ۶۲/۱)، ترسانیدنی که به صورت گفتاری بوده (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۷۵/۱۲) و در آن امر ترسناک نیز معرفی شود (عسکری، ۱۴۱۰: ۷۸) پند دادن و آموزش آنچه مردم را در بازشناسی حق از باطل و درست از خطا توانا می‌سازد. (ابن عاشور، بی تا: ۶۲/۱۱)

۱.۲. کنایه

«کنایه» مصدر ثلاثی مجرد از باب «کنا ، یکنُو» به معنای «پوشیده و سر بسته سخن گفتن» است. وجه تسمیه کنایه به سبب اخفاء در برابر تصریح است؛ زیرا «ک، ن، ی» به هر صورتی که ترکیب شود معنای پوشاندن و خفاء را می‌رساند. «کنایه» در اصطلاح، لفظی است که معنای غیرحقیقی آن مورد نظر باشد، ولی به دلیل اینکه قرینه‌ای ندارد تا از اراده معنای حقیقی جلوگیری کند، جایز است معنای حقیقی آن نیز اراده شود. کنایه گاه بدون واسطه مفهوم است. «قریبه»، مانند: زیدٌ طویل النجاد، که بلندی حمایل شمشیر کنایه از بلندقامتی است. کنایه گاه با واسطه مفهوم می‌شود. «بعیده»، مانند: کثیر الرّماد، «زیادی خاکستر» که در آن انتقال از زیادی خاکستر به سوختن هیزم زیاد و از آن به کثرت بخت و سپس به مهمانداری و صفت کرامت صورت می‌گیرد. مثال دیگر: «سرها در گریبان است». معنی کنایی و پوشیده «هر کسی به دنبال کار خود است و به دیگران کاری ندارد». (جرجانی، ۱۹۷۸م: ۶۶)

۱.۳. انواع کنایه

کنایه دارای انواع گوناگونی از جمله کنایه از صفت، موصوف و نسبت است. کنایه از صفت، آن است که موصوف ذکر می‌شود و صفت اراده می‌شود؛ مانند: ﴿وَأَمْرَأَتُهُ

حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿ که خداوند «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» را کنایه از زن سخن‌چین می‌آورد (نیشابوری، ۱۴۰۵: ۲/۸۹۵)

کنایه از موصوف، آن است که مقصود ذات و شخص موصوف باشد. مانند «ام‌القری» که لقب شهر مکه است. کنایه از نسبت کنایه‌ای که مقصود از آن اختصاص صفت یا مجموعه صفات به موصوف است، یا به عبارت دیگر اثبات امری برای امر دیگر یا نفی اش از آن می‌باشد: ﴿أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا﴾ (مائده: ۶۰)؛ یعنی این گروه را نزد خدا بدترین منزلت است که اثبات شر برای مکان آن‌ها، کنایه از اثبات شر برای خود ایشان است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۶۳۵) گویا شر آنان در مکان‌شان تأثیر گذاشته یا بزرگ گشته تا اینکه مجسم شده است.

کنایه بر اساس واسطه‌هایی که ما را به «مکنی عنه» می‌رساند به تعریض، تلویح، رمز و ایما نیز تقسیم می‌شود. در تعریض رگه‌هایی از طعن و استهزاء مخاطب دیده می‌شود، مانند ﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾ (یوسف: ۵۲)

در این کلام، تعریض به خیانت آن زن در امانت همسرش می‌باشد. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/۴۷۹) البته این در صورتی است که این آیه مقول زلیخا باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۱۹۶)

و در تلویح روند دریافت معنای اراده شده طولانی‌تر است، بی‌آنکه تعریضی وجود داشته باشد. مانند: ﴿قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ﴾ (قصص: ۳۵)؛ قوی کردن بازو، کنایه از تقویت وی است (هاشمی، ۱۹۸۶م: ۲۸۴) رمز، وجهه‌ای پنهان و رمزآلود دارد و کشف تناسب میان لفظ ذکر شده با مقصود اصلی گوینده، نیازمند ظرافت و دقت خاصی است. در این نوع از کنایه روند ادراک پیچیده نیست و تعریضی هم در آن دیده نمی‌شود؛ مانند: ﴿قَالَ رَبَّنَا إِنَّنا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى﴾ (طه: ۴۵)

عبارت «أَوْ أَنْ يَطْغَى» به شیوه رمز اشاره بر طغیان فرعون دارد تا جایی که ممکن است به علت قساوت قلبش در مورد حضرت حق سخنی ناروا بگوید. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۶۶)

«ایماء» ساده‌ترین نوع کنایات است. این کنایه از پیچیدگی‌های رمزی، طعن و تمسخر تعریض و روند طولانی دریافت معنای مورد نظر دور است. در این نوع کنایه دستیابی به مقصود نهایی گوینده سریع‌تر و راحت‌تر صورت می‌پذیرد؛ مانند: ﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسْرٍ﴾، عبارت «ذات أَلوَاحٍ وَدُسْرٍ» از نظر لغوی به معنای «دارای تخته‌ها و میخ‌ها» است که خداوند آن را کنایه از کشتی آورده است. (درویش، ۱۴۱۵: ۳۷۹/۹)

۱.۴. اهداف و اغراض کنایه

هدف کنایه در به وجود آوردن تصویری که با توجه به مقتضای سیاق در روح تأثیر می‌گذارد، نهفته است و چنانچه سخن به تصریح گفته شود این تأثیرگذاری اتفاق نمی‌افتد. علاوه بر تأثیر در روح مخاطب، کنایه نیز نقش اساسی در ارائه معانی دارد که همان روش خاص در تعبیر است که فراتر از بیان معانی را مورد توجه قرار داده و با ارائه تصویری بلاغی، معنی را در چهارچوب فنی زیبایی ارائه می‌دهد. کنایات قرآن حکمت، فواید و اسبابی دارند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. توجه دادن به قدرت عظیم خداوند:

مانند: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾. (اعراف: ۱۸۹)

عبارت «نفس واحد» کنایه از حضرت آدم عليه السلام است (معرفت، ۱۴۱۶: ۲۳۶/۵)

۲. ذکر لفظ اجمل:

یکی از اغراض استعمال کنایه، ترک لفظ اصلی و آوردن لفظی زیباتر است و این سنت عرب‌ها در سخن گفتن بوده است؛ مانند: ﴿إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ﴾. (انفال: ۱۶)

در این آیه، «تحییز» کنایه از «هزیمت» است. (معرفت، ۱۴۱۶: ۲۳۶/۵)

۳. قبح تصریح:

پوشاندن و مخفی نگه داشتن معنایی که ذکر آن قبیح و ناپسند است؛ مانند کنایه آوردن خداوند از «جماع» به ملامسه، مباشرة، افضاء و نظایر آن. مانند: ﴿فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ﴾. (بقره: ۱۸۷)

۴. آزمودن زیرکی مخاطب:

مانند: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ (احزاب: ۴۰) که منظور از «احد من رجالکم»، «زید» است. (زرکشی، ۱۴۴۰: ۳۰۲) از این جهت به نام زید تصریح نشده تا مخاطب زیرک، با زیرکی و استعدادش، آن را دریابد.

۵. قصد مبالغه در وصف موصوف:

مانند: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ (مانده: ۶۴) که کنایه از کرم خداوند و قصد مبالغه در سخاوت اوست. (معرفت، ۱۴۱۶: ۲۳۶/۵)

۶. اشاره به عاقبت امر:

مانند: ﴿وَأَمْرَاتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ (مسد: ۴) زیبایی و لطف تعبیر آن است که ما تصور می‌کنیم او چوب هیزم می‌کشد تا آن‌ها را در آتش افکند و آن را شعله‌ور کند. آیه شریفه ضمن مذمت «ام‌جمیل» به نمامی، به وی وعده دخول آتش جهنم همراه با ابولهب می‌دهد؛ یعنی سرنوشت کسی که برای سخن‌چینی و شعله‌ور کردن آتش کینه و دشمنی بین مردم می‌کوشد این است که خود هیزم جهنم شود و قدرت از او سلب گردد. (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۴۸۶/۸)

۷. قصد اختصار:

به این معنا که متکلم به منظور کوتاه کردن کلام، به جای تصریح، از کنایه بهره می‌برد. مانند: ﴿لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (مانده: ۷۹) که لفظ «فعل» کنایه از کارهای گوناگون است.

۲. کنایه‌های موجود در آیات قرآنی بشارت و انداز

در این بخش، کنایه‌های موجود در آیات قرآنی بشارت و انداز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. ﴿... فِيهَا أَرْوَاحٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره: ۲۵)

مطلوب از کنایه «مُطَهَّرَةٌ»، اشخاص و زنان پاک و متواضع هستند، بنابراین تلویحاً کنایه از موصوف است. «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» با توجه به آشکار بودن لزوم بین لازم و ملزوم، به شیوه ایماء و اشاره، کنایه از موصوف، یعنی ابدیت و جاودانگی مؤمنان در بهشت است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۴/۲۳)

۲. ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ ... وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلاقُونَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (بقره: ۲۲۳)

«زنان شما کشتزار شما هستند... و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده». (قرشی، ۱۳۷۱: ۴۰۳/۱)

«حَرْثٌ لَكُمْ» در این آیه، برای تزیین سخن و رعایت ادب و نیز به دلیل تقبیح تصریح به جماع، تلویحاً کنایه از موصوف به معنای رابطه زناشویی است. (درویش، ۱۴۱۵: ۳۳۱/۱) «أَنْتُمْ مُلَاقُوهٌ» کنایه به صورت ایماء و از نوع موصوف به معنای دیدن و دریافت پاداش الهی است (طبرسی، ۱۳۷۳: ۳۱۱/۲)

این آیه به لزوم هدف‌دار بودن مباشرت زن و مرد پرداخته و فرموده هر زمان که بخواهید می‌توانید با همسران‌تان آمیزش کنید که این آمیزش باید با رعایت شرایط و احکام شرع باشد تا نتیجه آن ولادت زنان و مردان مؤمن و صالح باشد.

آیه، مهرورزی و دل‌بستگی مردان به همسرانشان را نیز مورد تأکید قرار داده و زنان را به مزرعه تشبیه کرده که جامعه انسانی برای بقای نسل و دوام خود و مردان جهت یافتن آرامش به آن‌ها نیازمندند. در پایان آیه، پیام امیدبخشی می‌دهد و به پیامبر ﷺ سفارش می‌کند که مؤمنان را به رحمت الهی و سعادت در سایه تقوا بشارت دهد. نکته ظریفی در تشبیه زن به زمین کشاورزی نهفته است و آن اینکه زن وسیله اطفای شهوت و هوسرانی مردان نیست، بلکه وسیله‌ای برای حفظ حیات نوع بشر است. این سخن هشدار به افرادی است که نگاه به جنس زن را بازیچه یا وسیله هوس‌بازی می‌دانند.

۳. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾. (آل عمران: ۱۸۵)

هرکس چشنده مرگ است و جز این نیست که کاملاً پرداخته شود مردهای شما در روز قیامت... «تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ» یعنی به تمام قوت، اجر خود را خواهند داشت و خردلی از اجر ایشان از بین نخواهد رفت. به دلیل فراوانی واسطه‌ها در این آیه در ارائه معنا، تلویحاً کنایه از موصوف است.

۴. ﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (نحل: ۸۹)؛ «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ»؛ «کتاب» کنایه از موصوف به شیوه ایماء و اشاره؛ یعنی قرآن است. (طبرسی، ۱۳۷۳: ۵۸۶/۶؛ ابوالفتوح رازی،

۱۴۰۸: ۸۱/۱۲؛ محلی، ۱۴۱۶: ۲۸۰)

اینجا چند فضیلت از فضائل قرآن را تذکر می‌دهد:

یکی اینکه قرآن تبیان است، «لِكُلِّ شَيْءٍ» عمومیت را می‌رساند که قرآن مبین و ظاهر کننده همه چیز است.

دوم: قرآن هدایت است؛ یعنی هدایت‌کننده به طریق مستقیم قرب جوار احدیت است.

سوم: قرآن رحمت است یعنی از مبدأ صفت رحمانیت حق تعالی فرود آمده است. چهارم: قرآن مسلمان‌ها را به سرای نیکوی بهشت که دار کرامت الهی است، بشارت می‌دهد (امین، بی تا: ۷/ ۲۳۰)

۵. ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا﴾. (فرقان: ۲۴)

مسلماناً برای یاران و اهل بهشت در آن روز جایگاه و مسکنی بهتر و نیکوتر خواهد بود. «يَوْمَئِذٍ» تلویحاً کنایه از موصوف به معنای قیامت است. دو واژه «مَقِيلًا» و «مُسْتَقَرًّا» اسم مکان بوده و در اینجا کنایه از موصوف به شیوه ایماء و اشاره است. «استقرار» به معنای جایگاه و «قیلوله» به معنای استراحت در نصف روز است. این قیلوله نشان می‌دهد که این بخش مربوط به مسئله برزخ است، چون قیلوله به معنای خواب نیم روز است درحالی که در بهشت محض خواب نیست. «مُسْتَقَرًّا» کنایه از سخنانی است که شامگاهان و صبحگاهان میان بهشتیان ردوبدل می‌شود و «مَقِيلًا» کنایه از استراحت نیم روزی است. (درویش، ۱۴۱۵: ۷/ ۷)

۶. ﴿وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا...﴾ (صف: ۱۳)؛ و تجارتی دیگر که آن را نیز دوست دارید....

عبارت «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا»؛ کنایه موصوفه از نوع تعریض و توییح است بر دوست داشتن نعمتی که به زودی به آن‌ها می‌رسد و آن نصرتی از جانب خدا و فتوحی نزدیک است به جای نعمتی که به آن وعده داده شده و آن آمرزش گناهان و نعمت بهشت است و آدمی از روی طبع بشریت چیزی را دوست می‌دارد که زودتر به او نفع رساند. آیه مذکور تلویحاً کنایه از موصوف بوده، به معنای داشتن ایمان عمیق و خالص برای رسیدن به ایثار و فداکاری و جهاد است.

۷. ﴿... يَوْمَ لَا يَخْرَى اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ... وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (تحریم: ۸)

... در آن روزی که خداوند پیامبر گرامی و آنان که به او گرویده‌اند خوار نسازد و نوری پیشاپیش و سمت راست آنها در درخشش باشد ... و ما را پیامرز. البته تنها تویی که بر انجام هر چیز توانایی.

«الخشی» در این آیه، به معنای رسوایی بوده و تلویحاً کنایه از موصوف و به معنای عذاب است و در تعبیری دیگر می‌توان آن را به معنای سرافکنندگی کافران اراده نمود که در این صورت کنایه تعریضیه است. «الخشی» کنایه از عذاب است به خاطر وجود ملازمت بین آن دو (حایری تهرانی، ۱۳۷۷: ۱۱/ ۱۸۷) و نیز تعریض به سرافکنندگی کافران است و نفی آن از پیامبر ﷺ و مؤمنانی که با او هستند، زیرا وقتی خداوند این صفت را از پیامبر ﷺ و مؤمنان نفی می‌کند پس آن را برای کافران اثبات کرده است، بدون اینکه تصریح شود. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۷۰/۴)

﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾؛ تلویحاً کنایه از نوع نسبت است، زیرا صاحب نسبت که مؤمنان هستند در آیه ذکر شده است. اینکه مؤمنان از راه راست منحرف نمی‌شوند و راه برایشان روشن و آشکار است، کنایه از وارد شدن آنها به بهشت می‌باشد. (عبدالقادر، ۱۹۹۱م: ۲۶۰)

در ابتدای آیه مؤمنان مورد خطاب هستند که از روی آوردن به گناه توبه کنند تا در روز قیامت به بهشت الهی به بهشت درآیند و در آن روز می‌گویند پروردگار نور را بر ما کامل گردان و گناهانمان را ببخش و عبارت «إِنَّا عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ تلویحاً کنایه از موصوف و به معنای امید به استجاب دعا است.

۸. ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. (بقره: ۷)

خداوند بر قلب‌ها و گوش‌های ایشان مهر (غفلت) نهاده و بر چشم‌های ایشان پرده‌ای است که گویی حقایق را نمی‌بینند برای ایشان عذابی بزرگ است.

در آیه، چهار «تعبیر کنایی» در آیه وجود دارد؛ «ختم قلب» رمز و کنایه از موصوف، به معنای فرو رفتن در کفر و رویگردانی از حق (شبر، ۱۴۰۷: ۱/ ۶۹) و کنایه از کم‌عمقی و کوتاه‌بینی در نظر و استدلال نیز است (طبرسی، ۱۳۷۳: ۱۳۰/۱) «ختم سمع» تلویحاً کنایه از موصوف، به معنای عدم قبول نصایح و تأثیر نکردن در ایشان است و مراد از عدم استماع نیز عدم قبول و اجابت است. «ختم الابصار»

تلویحاً کنایه از موصوف، به معنای عدم هدایت و نجات یافتن است. (شریف رضی، بی تا: ۸)

«عذاب عظیم»، تلویحاً کنایه از صفت، به معنای بزرگی و هولناک بودن عذاب الهی است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۸/ ۳۴۲)

این مهر زدن بر دل و گوش و پرده بر چشم فروکشیدن، جزای مناسب بی پروایی و بی اعتنائی آن‌ها در برابر انذار پیامبر ﷺ است، چرا که انذار کردن و نکردن برایشان یکسان است، و این سرانجام طبیعی کفر عنادآمیز آن‌ها است که منظور از مهر و پرده، همان سلب توفیق است و اینکه میان قوای ادراکی آن‌ها و میان حقیقت فاصله‌ای قرار داده شده و آن‌ها دیگر قابلیت اینکه حق را درک کنند، ندارند و قابل هدایت نیستند.

۹. ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ (بقره: ۱۰)

در قلب‌های ایشان بیماری شک و تردید است، پس افزون کند خداوند بیماری آن‌ها را و برای ایشان به کیفر کردار زشتشان و دروغی که می‌گفتند عذابی بزرگ است.

«مرض» کنایه از نوع موصوف به شیوه ایمانیه است که به نفاق و دورویی اشاره دارد. همان‌گونه که بیماری سبب تباهی بدن می‌شود، نفاق نیز سبب ضایع گشتن قلب و نهان می‌شود (صابونی، ۱۴۲۱: ۱/ ۶۳)

«قُلُوب» کنایه موصوف به شیوه ایمانیه است که قلب، نفس ناطقه است که انسان بودن آدمی به وجود آن است. عبارت «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»؛ تعریض به حرام بودن کذب است و این به معنای آن است که آنان مرتکب فعل حرام شدند؛ زیرا سرمایه اصلی منافقان، دروغ است و به دلیل دروغ‌گویی مستمر، گرفتار عذاب دردناکی می‌شوند. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲/ ۶۵) منافقان چون خدا و رسول ﷺ را تکذیب کردند و در اظهار ایمانشان دروغ گفتند، برای ایشان عذابی دردناک به سبب دروغ‌گویی‌شان است. (قطب، ۱۳۶۲: ۱/ ۴۴)

۱۰. ﴿إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ (بقره: ۱۶۶)

هنگامی که بیزاری جستند کسانی که پیروی کرده شدند از آنان که پیروی کردند و نگرستند عذاب را و گسیخته شد از ایشان سبب‌ها.

در «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» کنایه از موصوف به شیوه ایماء و اشاره به معنای هلاکت و نابودی و از دست دادن زمان است. این بخش از آیه، کنایه از زیان و هلاکت و از دست رفتن زمان است. (عبدالمعطی ابوسمعان، ۱۴۳۲: ۲۰۵)

آیه شریفه صحنه دیگری از صحنه‌های قیامت را در مورد مشرکان ترسیم می‌کند و آن اینکه در روز قیامت که حقایق بر همه روشن شد، رهبران بت پرستان و آن‌ها که با تبلیغات خود گروهی را به انحراف کشاندند، از پیروان خود که همان مردم ساده لوح هستند بیزاری و دوری می‌جویند و این هنگامی است که این پیروان سراغ رهبران خود می‌روند و از آن‌ها می‌خواهند که پاسخگوی بدبختی آن‌ها باشند و عذاب الهی را از آن‌ها بردارند، ولی رهبرانشان که خود در عذاب الهی هستند و قدرت هیچ کاری را ندارند، از آن‌ها می‌خواهند که دور شوند، زیرا که دست آن‌ها از همه جا کوتاه است و این دلیل بر نهایت ناامیدی و یأس آن‌هاست. این پیروان وقتی چنین دیدند، آرزو می‌کنند که کاش بار دیگر به دنیا برمی‌گشتند و از آن رهبران که باعث چنین بدبختی شده‌اند بیزاری می‌جستند؛ ولی هیئات که این آرزو هرگز برآورده نمی‌شود.

۱۱. ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...﴾. (بقره: ۲۷۵)

کسانی که می‌خورند ربا (سود بر سود) را برنخیزند (در قیامت از قبرها) مگر همانند برخاستن، کسی که آشفته سازدش شیطان از جنون (این حالت)... .
در «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا»، «اکل»، به معنای خوردن است و در اینجا تلویحاً کنایه از موصوف، به معنای آزمندی و انباشتن مال می‌باشد.

«الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» در واژه «الْمَسِّ» به شیوه ایماء، کنایه از صفت جنون و دیوانگی است. «مس»، چیزی است که به انسان آزار برساند و در این آیه کنایه از جنون است. (طوسی، ۱۲۰۹: ۳۵۹/۲) در این آیه ربا خواران به دیوانگانی تشبیه شده‌اند که نمی‌توانند تعادل خود را حفظ کنند. شاید مقصود از این تشبیه همان شیوه اجتماعی ربا خواران در دنیا باشد که مثل دیوانگان، فاقد تفکر صحیح

اجتماعی هستند و ثروت پرستی چشم عقل آن‌ها را کور کرده است، به طوری که منافع خود و اجتماع را در نظر نمی‌گیرند. و شاید مقصود از این تشبیه قیام در رستاخیز باشد، یعنی در قیامت رباخواران به شکل دیوانگان محسور می‌شوند. جمعی معتقد هستند که تعبیر «مس شیطان» کنایه از بیماری روانی و جنون است و این تعبیر در میان عرب معمول بوده است.

۱۲. ﴿... وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. (آل عمران: ۷۷)

و خداوند از خشم سخن نگویدشان و هیچ‌گاه به نظر رحمت در روز قیامت بدیشان ننگرد و پاکیزه نگرداندشان (از پلیدی گناه) و برای ایشان عذابی دردناک است.

در عبارت «وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» دو کنایه وجود دارد:

۱. در معنای نزدیک تلویحاً کنایه از موصوف، بی‌اعتنایی خداوند به کافران است.
۲. در معنای دور تلویحاً کنایه از صفت، خشم و غضب الهی است. (صافی، ۱۴۱۸: ۲/۳۴۷؛ فیض کاشانی، ۱۳۸۳: ۱/۲۱۳)

«وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ» کنایه از تحقیر و خشم خداوند است، زیرا کسی که از فردی نارحت و بیزار باشد رویش را از او برمی‌گرداند. (درویش، ۱۴۱۵: ۱/۵۴۳) «کنایه» در این آیه یک معنی نزدیک دارد که همان نگاه نکردن خداوند به کافران است و یک معنی دور، یعنی مراد اصلی از کنایه «غضب خداوند» است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۲/۶۲۶) از کنایه به‌کار رفته در این آیه چنین برمی‌آید که خداوند هم به کافران نگاه نمی‌کند و هم نسبت به آن‌ها خشمگین است، یعنی بر آن‌ها عطف و ترحم نمی‌آورد.

در آیه تعریض نیز است به دور شدن آن‌ها از احوال اهل بهشت که خدا با آن‌ها سخن می‌گوید و با درود فرستادن بر آن‌ها، آن‌ها را پاک می‌گرداند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۲۱۶؛ طبرسی، ۱۳۷۷: ۱/۹۸)

در این آیه، نهایت خشم و غضب خداوند بر کافران، با امری واضح، یعنی سخن نگفتن و روی برتافتن از آنان، به‌صورت «کنایه» آورده شده است تا معنای آیه را به شکلی محسوس روشن نماید. بلاغت کنایه با این ویژگی، در این است که بزرگی

گناه و زشتی عمل این قوم را آشکار ساخته و بیان می‌دارد که آنان سزاوار چنین عذاب بزرگ و کیفر شدیدی شدند که فراخور و متناسب با اعمال و موضع ناپسندشان در برابر قرآن است. کنایه با این ویژگی، خشم و غضب خداوند را نسبت بدان‌ها به سبب موضعشان در مقابل قرآن، آشکار می‌کند.

۱۳. ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾. (آل عمران: ۱۰۶)

روزی که سفید گردد روی‌های (مؤمنان) و سیاه شود صورت‌های (کافران)، پس اما آنان که سیاه گردد روهای‌شان (فرشتان نکوهششان کنند که) بعد از ایمان کافر شدید؟ پس (اکنون) بچشید عذاب را به کیفر آنچه که کفر می‌ورزیدید.

در این آیه چهار کنایه به کار رفته است:

- «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ» کنایه از صفت به روش ایماء به معنای ظهور خوشحالی در صورت است.

- «وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» کنایه از صفت به روش ایماء به معنای ظهور رنج و بدبختی است. صاحب تفسیر «المنار» عبارت «تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» را کنایه از عذاب عظیم عنوان نموده است. (رشیدرضا، ۱۳۹۳: ۵۱/۴) که «کنایه تلویحیه» خواهد بود.

- «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ»، کنایه از موصوف به روش ایماء به معنای افراد کافر است.

چون مقام کفر و ناسپاسی نمودن در برابر نعمت الهی، و کفران هم مانند خیانتی است که موجب انفعال و خجالت صاحبش می‌شود، لذا خدای متعال در ذکر و یادآوری عذاب آخرتی این‌گونه افراد، عذابی را که با خجالت و انفعال مناسب می‌باشد، تذکر داده است. یعنی از سیاه شدن چهره معصیت‌کاران، نامبرده (که در دنیا هم سیاه شدن چهره را کنایه از انفعال و خجالت می‌دانند)، چنان که جمله «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» به این خطاب دلالت دارد و یا لااقل اشعار دارد. همچنین در طرف مقابل که ثواب شاکران را ذکر می‌فرماید، موضوع سفید شدن چهره را تذکر می‌دهد که آن خود مناسب با مقام شاکران است، همان‌طور که در دنیا سفیدی رخساره را کنایه از

خشنودی و راضی بودن می‌دانند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳/ ۳۷۵؛ فیض کاشانی، ۱۳۸۳: ۱/ ۳۴۰؛ شبر، ۱۴۰۷: ۱/ ۳۵۷؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۲/ ۱۲۸)

- «فَذُوقُوا الْعَذَابَ»: کنایه از اینکه عقوبت و حسرت آنان همواره رو به افزایش خواهد بود. (طیب، ۱۳۶۹: ۱/ ۴۳؛ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۱۲/ ۱۱۲)

۱۴. ﴿...كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلِّئَانَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا...﴾. (نساء: ۵۶)

... هرگاه پخته شود پوست‌های بدنشان، پوست‌های دگری جایگزین کنیم (برویانیمشان).

«بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا»، «کنایه از صفت به روش ایماء به معنای شدت و دوام عذاب است. ذکر این جمله کنایه از این است که آن‌ها در همه حالات، عذاب را احساس می‌کنند و هر زمانی عذابی تازه می‌چشند، نه مثل کسانی که بر اثر مرور زمان، به درد عادت می‌کنند و رنج آن برایشان، خفیف می‌شود. «كَلَّمَا» هر زمان که، این صحنه را سخت و خوفناک با نیمی از یک جمله به تصویر می‌کشد: «كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ». هر زمان که پوست‌های (بدن) آنان بریان و سوخته شود، به شکل فراتر از آنچه مردمان انس بدان گرفته‌اند، با بقیه جمله، چنین صحنه شگفتی را به تصویر می‌کشد: «بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا»؛ پوست‌های دیگری به جای آن‌ها قرار می‌دهیم. این همه هول و هراس سخت را در یک جمله شرطیه نه بیشتر، خلاصه می‌کند! این سزای کفری است که با وجود مهیّا بودن اسباب ایمانی، از روی قصد و اراده انجام پذیرفته است، سزایی است برابر.

۱۵. ﴿... لِيُفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾. (مائده: ۳۶)

... تا فدا دهند که از عذاب و شکنجه روز قیامت برهند، از ایشان پذیرفته نگردد.

«لِيُفْتَدُوا بِهِ» در اینجا کنایه از صفت به شیوه ایماء به معنای لزوم عذاب بر کافران است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳/ ۳۰۰؛ صافی، ۱۴۱۸: ۶/ ۳۴۲) در تعبیر دیگر می‌تواند بیان نهایت تأکید بر مسئله مجازات الهی باشد که با هیچ سرمایه و قدرتی نمی‌توان از آن عذاب رهایی جست، که در این صورت کنایه تعریضیه است.

سید قطب می‌نویسد:

در دیگر سو، صحنه کفار قرار دارد. آن کسانی که از خدا نمی‌ترسند و وسیله‌ای برای تقرب به خفا نمی‌جویند و سرانجام رستگار نمی‌گردند. این صحنه، کاملاً زنده و برجسته و دارای حرکت و جنبش است. روند قرآنی با اوصاف و کلمات از این صحنه سخن نمی‌گوید، بلکه به زبان حرکات و انفعالات درباره ایشان به تعبیر می‌پردازد. آن‌گونه که شیوه قرآن در ترسیم صحنه‌های قیامت، و همچنین در ذکر اغلب مطالب، مقاصد است. (سید قطب، ۱۴۲۵: ۸۸۱/۲)

۱۶. ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ... وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾. (انعام: ۳۱)

به تحقیق زیان کردند کسانی که انکار لقاء خداوند را نمودند... و ایشان‌اند که بارگناهانشان را بر پشته‌های خود می‌کشند (شما ای مسلمانان) آگاه باشید که چه بار گرانی به دوش می‌گیرند.

«لِقَاءِ اللَّهِ» تلویحاً کنایه از موصوف، به معنای مشاهده آثار مغفرت و عقوبت الهی در روز رستاخیز است، زیرا ملاقات خداوند از نوع معنوی است، و از نوع مادی و جسمانی که در این دنیا صورت می‌گیرد، نیست.

«أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ» (حمل گناهان بر پشت)، تلویحاً کنایه از موصوف است، به معنای همراه همیشگی بودن این گناهان با صاحب خود. گنهکاران را به چهارپایانی تشبیه کرده که بار سنگین خود را به دوش می‌کشند. هدف تنزیل جایگاه و تحقیر ایشان و وخیم بودن حالشان در قیامت است. «اوزار» جمع «وزر» به معنی بار سنگین است و در اینجا کنایه از موصوف به معنای گناهان است و منظور از «يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ»، تحمل گناهان است، گویا به صورت حقیقی آن را به دوش می‌کشند. (صافی، ۱۴۱۸: ۱۱۲/۷؛ ابن جوزی، ۱۴۲۵: ۲۵۹/۱)

این آیه می‌تواند یکی از دلایل تجسم اعمال باشد، زیرا می‌گوید آن‌ها گناهان خود را بر دوش می‌کشند و نیز می‌تواند کنایه‌ای از سنگینی بار مسئولیت بوده باشد، زیرا مسئولیت‌ها همواره تشبیه به بار سنگین می‌شود. گناهان را که آن روز به صورت باری سنگین مجسم می‌شود به دوش خواهند کشید و این خود پست‌ترین و دشوارترین

احوال آدمی است و بد باری است که به دوش می‌کشند، یا بد گناه و یا بد وزر و وبالی است که حمل می‌کنند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۰۶/)

«السَّاعَةُ» در آیه، کنایه از موصوف به معنای روز قیامت است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۲۴/۴؛ صابونی، ۱۴۲۱: ۳۵۷/۱؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۲۵۶/۴) علت انتخاب این نام «السَّاعَةُ» برای روز قیامت یا به خاطر آن است که با سرعت حساب مردم در آن ساعت انجام می‌گیرد (قرطبی، ۱۳۶۴: ۶/۴۱۲) و یا اشاره به ناگهانی وقوع آن است که در ساعتی برق‌آسا مردم از جهان برزخ منتقل به عالم قیامت می‌شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۰۵/۵)

۱۷. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا...» (اعراف: ۱۷۹)

و به تحقیق بسیاری از جن و انس به کیفر کردار زشتشان سرانجام جهنم خواهد بود. ایشان را دل‌هایی است که ادراک نکنند.

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا» قلوب کنایه از عقول، کنایه از موصوف به روش ایماء است. معنای آیه این است که تکذیب‌کنندگان حق در قیامت از همه مردم بدحال‌ترند. برخی از مفسران جدید می‌گویند:

بلکه وضعیت چهارپایان از منکران حق بهتر است، چرا که چهارپایان بار سنگین را برمی‌دارند، لیکن این گروه گناهان را برمی‌دارند و دیگر آنکه بار چهارپایان را سرانجام پایین می‌آورند و آن‌ها رها می‌شوند و به استراحت می‌پردازند، اما این گروه با گناهان خود به جهنم می‌روند. (مغنیه، ۱۴۲۴: ۱۸۰/۳؛ قطب، ۱۴۲۵: ۱۰۷۲/۲)

۱۸. «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ...» (ابراهیم: ۲۲)

و چون کار مردم خاتمه پذیرد (بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ روند) شیطان به کافران گوید: خداوند شما را به راستی وعده داد و من خلاف آن وعده دادم و من را و هیچ‌گونه تسلطی بر شما نبود (و هرگز از شما اختیار گرفته نشد)...

در «لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ»؛ کنایه موصوف به روش ایمائیه، که حسابرسی کامل خلق و صدور حکم الهی از آن اراده شده است. «سُلْطَانٍ»؛ «کنایه از صفت» و به معنای

قدرت و توانمندی است. در این آیه شریفه خداوند متعال مناظره کفار را با شیطان یادآوری می‌نماید که در روز حساب پس از آن که حکم محکومیت بیگانگان به اجرا گذارده می‌شود و در دوزخ استقرار می‌یابند. آن مردم بیگانه از خدا در مقام توبیخ و ملامت ابلیس بر می‌آیند بدین نظر ابلیس ناگزیر حقیقت را در مناظره اظهار نموده و از خود دفاع می‌نماید. از این آیه، چنین بر می‌آید که شیطان تنها قادر است که مردم را دعوت و اغوا کند، دیگر کاری از او ساخته نیست. بنابراین تنها کیفر او به خاطر همین دعوت است، نه کار دیگر. (طبرسی، ۱۳۷۳: ۶/۴۷۹)

۱۹. ﴿وَأَنْذَرُكُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ...﴾. (مریم: ۳۹)

ای پیغمبر امت را از روزی که جز ندامت حاصلی ندارد بترسان که آن روز کار از کار گذشته است....

«يَوْمَ الْحَسْرَةِ»، تلویحاً کنایه از موصوف و به معنای روز قیامت است. «قُضِيَ الْأَمْرُ»؛ کنایه موصوف به روش ایمانیه است که حسابرسی کامل خلق و صدور حکم الهی از آن اراده شده است. «و انذرهم» اولین تکلیف پیغمبران بشارت و انذار است، بشارت باهل ایمان و تقوی و اعمال صالحه و انذار از شرک و کفر و ضلالت و فسق و فجور و اعمال سیئه و اخلاق رذیله و صفات خبیثه. «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» پس از مردن دیگر نه ایمان قبول می‌شود و نه توبه. «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ» تصور می‌کنند و خیال می‌کنند همیشه در دنیا هستند و پس از موت خبری نیست و به کلی منکر معاد می‌شوند. (طیب، ۱۳۶۹: ۸/۴۴۲)

۲۰. ﴿يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا﴾. (فرقان: ۲۲)

روزی که فرشتگان را ببینند که هیچ بشارت و نویدی به ستمکاران ندهند و(فرشتگان) به ایشان گویند: از رحمت و دیدار حق محروم باشید.

«یوم» در آیه، کنایه ایمانیه موصوفه، به معنای «زمان مرگ»(بغوی، ۱۴۲۰: ۳/۴۴۱) یا «قیامت»(طوسی، ۱۲۰۹: ۷/۴۸۲؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۵/۴۶۲؛ طبرسی، ۱۳۷۳: ۷/۲۶۱) است.

«مُجْرِمِينَ»، کنایه از موصوف به روش ایمانیه است و به کافران اشاره دارد که نشانه‌های عذاب الهی را در روز قیامت مشاهده می‌کنند. «مُجْرِمِينَ»، «کنایه از کافران» است (طبرسی، ۱۳۷۳: ۲۶۱/۷؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۴۴۱/۳)

«حَجْرًا مَّحْجُورًا»، کنایه ایمانیه موصوفه و به معنای استعاذه و پناه بردن است. «حجر» به معنای ممانعت و جلوگیری به کار می‌رود. در آیه مذکور اشاره بر این مطلب است که مجرمان در روز قیامت، این واژه را برای ممانعت از عذاب الهی در برابر فرشتگان به کار می‌برند، اگر چه به‌کاربردن این واژه تأثیری به حال ایشان ندارد. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۴۷/۳)

۲۱. ﴿... أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِيَلٍ مُّقَاتِلِينَ يُدَارِي السَّيْفَ وَيُرِيدُ السَّيْفَ﴾ (سبأ: ۴۶)

... دونفر دونفر، یا هر یک تنها در امر دین قیام کنید، سپس در کار محمد ﷺ اندیشه نمایید که او هیچ بیماری روانی ندارد و او پیامبری ترساننده، قبل از عذاب سخت است.

«أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ»، تلویحاً کنایه از موصوف به معنای آمادگی و اقدام برای انجام کاری با کوشش و همت است. (بغوی، ۱۴۲۰: ۶۸۵/۳)

«مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ»، صاحب کنایه از موصوف به شیوه ایماء بوده و به پیامبر اکرم ﷺ اشاره دارد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۹۰/۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۱۵/۲۵)

«جنه» به معنی جنون در اصل از ماده «جن» (بر وزن ظن) به معنی ستر و پوشش است، و از آنجا که مجنون چنان است که گویی عقلش پوشیده شده این تعبیر درباره او به کار می‌رود، و به هر حال نکته قابل ملاحظه اینجاست که گویا می‌خواهد این حقیقت را بیان کند که دعوت‌کننده به اندیشه و بیداری فکر چگونه ممکن است خود مجنون باشد، و همین که منادی تفکر است خود دلیل بر نهایت عقل و درایت اوست. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳۷/۱۸)

در «عذاب شدید»، تلویحاً کنایه از موصوفه معنای عذاب روز قیامت است. تعبیر «عذابی که پیش روی شماست»، «کنایه از عذاب قیامت» است اشاره به نزدیک بودن قیامت است. (کاشانی، ۱۳۳۶: ۳۸۱/۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ۱۳/۴۸۳)

۲۲. ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾. (غافر: ۱۵)

اوست خداوندی که مقام عظمتش بسیار رفیع و صاحب عرش است و او بنا به اراده و مشیت خویش به هریک از بندگان خویش که خواهد (روح) وحی فرستد تا مردم را از مکافات روز رستاخیز بیم دهد.

«ذو العرش» تلویحاً کنایه از صفت به معنای قدرت و سلطنت خداوند است. (کاشانی، ۱۳۳۶: ۸/۱۳۴)

مِنْ أَمْرِهِ»، تلویحاً کنایه از صفت به معنای رفعت شأن خدای متعال است. «يَوْمَ التَّلَاقِ» تلویحاً کنایه از موصوف و به معنای روز قیامت است.

از نام‌های رستاخیز «يَوْمَ التَّلَاقِ» است؛ این تعبیر قرآنی هنگامه‌ای را به خاطر آدمی می‌آورد که با هر چه کرده است روبه‌رو می‌شود و در آن روز، هیچ چیز به فراموشی نمی‌رود و همه چیز باز می‌گردد و به ترازوی حساب می‌نشیند.

هدف قرآن از این تعبیر، آفرینش روحیه مراقبت و بیداری در مؤمنان است. این نام نیز همچون نام‌های دیگر رستاخیز به وصف و معنایی ویژه از آن روز اشاره دارد: روزی که انسان با حساب اعمال و گفتارش در آن دادگاه عدل تلاقی دارد (حاقه/۲۰) روزی که گذشتگان و آیندگان با هم تلاقی می‌کنند. روز تلاقی پيشوایان حق و باطل با پیروانشان. روز تلاقی ظالم و مظلوم با یکدیگر. روز تلاقی بهشتیان و دوزخیان! آری هدف آمدن انبیاء و نزول کتب آسمانی همین بوده است که بندگان را از آن روز تلاقی بزرگ بیم دهند و چه عجیب است این نام و مفهوم وسیع و تکان دهنده آن عجیب است. قیامت در قرآن کریم با نام‌ها و عناوین مختلف خوانده شده است زیرا هر کدام از آن‌ها نشان دهنده وضع مخصوص و نظام مخصوص حاکم بر آن است (فیض کاشانی، ۱۴۱۶ق: ۸/۳۳۱)؛ مثلاً از آن جهت که همه اولین و آخرین در یک سطح و در یکجا قرار می‌گیرند و ترتیب زمانی آن‌ها از بین می‌رود، «روز جمع» خوانده شده است منظور از «روز جمع» روزی که مردمان گرد می‌آیند. در آن روز خلاق به دو دسته تقسیم می‌گردند، یکی سعید و دارای پاداش

و دیگری شقی و معذب. پس باید انذار بشوند تا از راه شقاوت پرهیزند، و از پرتگاه هلاکت کنار آیند.

۲۳. ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾. (نبا: ۴۰)

روزی که هر کس به کرداری که نموده، بنگرد و کافران از روی حسرت، آرزو کنند که ای کاش ما خاک می بودیم.

«یوم»، تلویحاً کنایه از موصوف و به معنای روز قیامت است. مراد از «مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ» تلویحاً کنایه از موصوف و به معنای کارهای زشتی است که در گذشته انجام شده است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۵۳/۴)

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»، تلویحاً کنایه از صفت به معنای سختی و ناامیدی از رهایی و نجات است. «المرء» کنایه از موصوف به روش ایمانیه می باشد، مراد خاص کافر است.

انسان کافر و گناهکار در روز قیامت آرزو می کند که ای کاش خاک می بود و زیر پاها لگدکوب می شد و این آرزوی او، بر اثر سختی عذاب و ناامید شدن وی از رهایی است و چنین است، که هرکس فرصت را از دست دهد، گرفتار دریغ و گریه ها می شود. (مغنیه، ۱۴۲۴: ۵۰۴/۷)

این طور تمناً و آرزو در آن روز ناشی از کافر است که همین طوری که در دنیا امیدوار به رحمت خدا نیست، در قیامت نیز از رحمت خدا مأیوس است، لیکن مؤمنین، و لو آنکه از جهت خطا و معاصی خود را در معرض عذاب و سخط بینند، اما همین طوری که در دنیا امیدوار به رحمت الهی بودند، در آنجا نیز امید عفو و بخشش دارند. (امین، بی تا: ۳۱۰/۱۴)

سید قطب بر این عقیده است که انسان کافر این را نمی گوید مگر وقتی که به تنگنا رسیده و اندوهناک باشد. این هم تعبیری است که به واسطه آن، ترس و وحشت و پشیمانی سایه می افکند تا بدان جا که انسان کافر آرزو می کند نابود شود و به عنصری ناچیز تبدیل گردد و به نظر او این نابودی بی ارزشی، آسان تر از رویارویی با جایگاه، وحشت انگیز و سخت بازپرسی است. (قطب، ۱۴۲۵: ۳۲۱۹/۶)

این آیه نیز به نام‌های مختلف قیامت اشاره دارد؛ به دلیل آنکه اعمال و عقاید انسان در آن روز آشکار و برملا می‌شود، اشاره به «یوم تبلی السرائر» است. کافران وقتی اعمال زشت خود را مشاهده می‌کنند، دچار حسرت می‌شوند، اشاره به «یوم الحسرة» است. هنگامی که نتیجه اعمالشان را می‌بینند، «مغبون» (بازنده) شناخته می‌شوند، اشاره به «یوم التغابن» است. از آن جهت که در آن روز نادم می‌گردد و می‌گوید ای کاش خاک بودم، «یوم الندامة» می‌باشد. آری، کار انسانی که اشرف مخلوقات است گاه بر اثر کفر و گناه به جایی می‌رسد که آرزو می‌کند در صف یکی از موجودات بی‌روح و پست باشد.

۲۴. ﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَطَّى﴾. (لیل: ۱۴)

پس بدین وسیله شما را از آن آتشی که زبانه کشد هشدار دهیم. «نَارًا تَلَطَّى»، تلویحاً کنایه از موصوف و به معنای آتش جهنم است. بسیاری از واژه‌شناسان و مفسران، هر یک از نام‌های دوزخ را اشاره به بُعدی از ابعاد و ویژگی‌هایی از ویژگی‌های دوزخ می‌دانند.

مثلاً دوزخ، «جهنم» نامیده می‌شود، چون آتش آن به سختی بر انسان حمله می‌کند، یا اینکه از عمق زیادی برخوردار است، یا «جحیم» نامیده می‌شود چون به شدت، فروخته است (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۹/۵)، یا «لظی» نامیده می‌شود، چون زبانه می‌کشد (فخر رازی، ۳۱: ۲۰۳/۱۴۲۰)، یا «سقر» نامیده می‌شود، چون چهره را دگرگون می‌نماید (طوسی، ۱۰: ۱۲۰۹/۱۸۰)، یا «حطمه» نامیده می‌شود، چون همه چیز را درهم می‌شکند و در عمق جان نفوذ می‌کند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ق: ۳۲/۹۴)، یا «هاویه» نامیده می‌شود، چون تبهاران در عمق آن سقوط می‌نمایند. (طبرسی، ۱۳۷۳: ۷۶۱/۱۰)

انذار برای ترسانیدن است که خداوند انذار را برای هدایت انسان به کار می‌برد. خداوند نافرمانان را از آتشی که شعله ور است و لهیب زیادی دارد، انذار کرده و می‌ترساند، یعنی اینکه اگر می‌خواهید گرفتار آتش شعله‌ور جهنم نشوید مطیع باشید و فرمان ببرید. ذکر انذار به تنهایی دلیل بر این است که اگر لوازم و نیروهای عقلی یاری نکنند، انسان با انذار مغلوب این غرایز نشود.

نتیجه گیری

در تحلیل و بررسی تعابیر کنایی، جایگاه و نقش اسلوب کنایه در انتقال پیام‌های قرآن کریم به خوبی روشن می‌شود:

۱. آگاهی از اسلوب‌های بیان، از جمله کنایه، نقش بی‌بدیلی در تفسیر صحیح آیات قرآنی دارد. بی‌تردید، غفلت از این اسلوب‌ها موجب سوءبرداشت‌ها و تفسیر ناصحیح احتمالی از قرآن خواهد شد.

۲. با بهره‌گیری از مباحث بیانی و بلاغی همچون کنایه می‌توان تصویرهایی زیبا از صحنه‌هایی که قرآن کریم آن‌ها را حکایت کرده است ترسیم نمود و از این طریق، شیرینی و جذابیت بیشتری به تفسیر داده، به تأثیرگذاری عمیق‌تر تفسیر و معارف قرآن کریم بر انواع مخاطبان کمک کرد.

۳. ذکر تعابیر کنایی در این آیات عوامل و انگیزه‌های بسیاری داشته است و همه تعابیر قرآن از جمله کنایه با اغراض بلاغی نزول یافته است.

۴. کنایات به کار رفته در قرآن عمق و جلای خاصی نسبت به کنایات غیر قرآنی دارد و مفهوم کنایه در قرآن وسیع‌تر از مفهوم آن نزد علمای بلاغت است.

۵. مفهوم کنایه در قرآن یک مفهوم آسمانی است که به لحاظ معنایی قابل قیاس با مفاهیم زمینی ادیبان و بلیغان نیست، زیرا کنایه نزد آنان ابزار آراستن کلام به سبب‌های گوناگون است.

بنابراین کنایه در قرآن صرفاً یک ابزار بلاغی جهت آراستن کلام نیست، بلکه یک هدفی است که خداوند حکیم از ورای آن انسان را از مقصود خود آگاه و به سوی کمال می‌کشد و از آنجایی که قرآن کتاب زندگانی است مقصود و پیام سخن الهی در زمینه‌های مختلف دینی، علمی، ادبی، اجتماعی، اخلاقی و... با استفاده از تعبیرهای مختلف از جمله تعبیرهای کنایی به نحوی زیبا و تأثیرگذار در آیات مختلف بیان می‌شود. گاهی خداوند با زبان کنایی انسان را هشدار می‌دهد و یا او را بشارت داده و به عملی نیکو دعوت می‌نماید و گاهی با استفاده از کنایه به مدح پیامبران و

مؤمنان و... و به بیان صفات پسندیده و گاهی نیز به ذم کفار و منافقان و بیان صفات ناپسند می‌پردازد.

بنابراین، مقصود نهایی از کنایه در آیات غالباً بیان یک یا چندین صفت و یا اشاره به موصوف و گاهی بیان نسبت میان این دو می‌باشد که با توجه به مصداق هر آیه در قالبی از تعریض، تلویح، رمز، ایماء به نحوی زیبا و دل‌نشین بیان می‌شود.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم، ترجمه سید جمال‌الدین استرآبادی (۱۳۵۴)، چاپ اول، تهران: انتشارات فراوانی.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ط. الاول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۲۵)، تذکره الأریب فی تفسیر الغریب (غریب القرآن الکریم)، ط. الاول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن کثیر، عماد الدین أبی الفداء إسماعیل (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن العظیم المشهور ب «تفسیر ابن کثیر»، به کوشش محمد حسین شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، (بی تا)، تفسیر التحریر و التنویر المعروف به تفسیر ابن عاشور، ط. الاول، بیروت: موسسه التاريخ.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۶)، لسان العرب، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- امین، نصرت بیگ (بی تا)، تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن، ۱۵ جلد، چاپ اول، بی جا.

- باقری، خسرو (۱۳۸۵)، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، چاپ سیزدهم، تهران: مدرسه.
- بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰)، تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل، ۵ جلد، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، ۵ جلد، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جرجانی، ابوالعباس احمد بن محمد (۱۹۷۸م)، کنایات الأدباء و اشارات البلغاء، مصر: مطبعة السعادة.
- حائری تهرانی، میر سید علی (۱۳۷۷)، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، چاپ اول، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- درویش، محیی‌الدین (۱۴۱۵)، اعراب القرآن الکریم و بیانه، چاپ چهارم، سوریه: دارالارشاد.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دار العلم و دار الشامیة.
- رشید رضا، محمد (۱۳۹۳)، المنار، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفة.
- زکشی، أبو عبد الله بدر الدین محمد (۱۴۴۰)، البرهان فی علوم القرآن، به کوشش یوسف عبدالرحمن مرعشلی، جمال حمدی ذهبی و ابراهیم عبدالله کردی، بیروت: دار المعرفة.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل، چاپ سوم، بیروت: دار کتاب العربی.
- سید قطب، ابراهیم حسین (۱۴۲۵)، فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق.
- سیف، علی اکبر (۱۳۸۷)، روان‌شناسی پرورشی نوین، چاپ ششم، تهران: دوران.
- شیر، سید عبدالله (۱۴۰۷)، الجواهر الثمین فی تفسیر کتاب المبین، ۶ جلد، چاپ اول، کویت: شركة مكتبة الالفین.
- شرتوتی، سعید (۱۳۷۴)، اقرب الموارد فی فصیح العربیة، چاپ اول، تهران: انتشارات اسوه.
- الشریف الرضی (بی تا)، تلخیص البیان فی مجازات القرآن، تحقیق: محمد عبدالغنی حسن، بیروت: دارالأضواء.

- صابونی، محمد علی (۱۴۲۱ ق.)، صفوة التفاسیر تفسیر للقرآن الکریم، چاپ اول، بیروت: دار الفکر.
- صافی، محمود بن عبدالرحیم (۱۴۱۸)، الجدول فی اعراب القرآن، ۳۱ جلد، چاپ چهارم، بیروت: دارالرشید مؤسسة الإیمان.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۳)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷)، تفسیر جوامع الجامع، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۲۰۹)، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۰ جلد، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طیب، عبدالحسین (۱۳۶۹)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ۱۴ جلد، چاپ دوم، تهران: اسلام.
- عبدالقادر، حسین (۱۹۹۱ م)، القرآن و الصورة البیانیة، الطبعة الاولى، بیروت: دار المنار.
- عبدالمعطی ابوسمعان، محمد حاتم (۱۴۳۲)، التراکیب النحویة من الوجّهة البلاغیة فی القرآن الکریم، الجامعة الإسلامیة غزة، عمادة الدراسات العلیا، کلیة الآداب، قسم اللغة العربیة.
- عسکری، ابو هلال (۱۴۱۰)، الفروق اللغویة، قم: مکتبه بصیرتی.
- فخررازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۴)، کتاب العین، قم: اسوه.
- فیض کاشانی، ملا محمد محسن (۱۳۸۳)، المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، ط. الثاني، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فیض کاشانی، محسن (۱۴۱۶)، التفسیر الصافی، قم: مؤسسة الهادی.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴)، الجامع لأحكام القرآن، چاپ اول، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

- قطب، محمد (۱۳۶۲)، روش تربیتی اسلام، ترجمه جعفری، تهران: انجام کتاب.
- کاشانی، ملافتح الله (۱۳۳۶)، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتابفروشی محمدحسن علمی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار فی معرفة الائمه الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- محلی، محمد بن احمد (۱۴۱۶)، تفسیر الجلالین، ۱ جلد، ط. الاول، بیروت: مؤسسة النور للمطبوعات.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معرفت، محمد هادی (۱۴۱۶)، التمهید فی علوم القرآن، چاپ دوم، قم: نشر الاسلامی.
- معین، محمد (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴)، تفسیر الکاشف، چاپ او، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱) الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، چاپ اول، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- _____ (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- نیشابوری، محمود بن أبی الحسن (۱۴۰۵)، ایجاز البیان عن معانی القرآن، دراسة و تحقیق حنیف بن حسن القاسمی، ط. الاول، بیروت: دارالغرب الإسلامی.
- هاشمی، احمد (۱۹۸۶م)، جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع، ط. الثانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

